

بسم الله الرحمن الرحيم

پاسخ به شبهه ی خواستگاری حضرت علی (ع) از دختر ابوجهل بر اساس روایات شیعه

مقدمه

یکی از افسانه های تاریخی که مخالفین شیعه آن را به عنوان یکی از حقائق در کتب خویش مطرح کرده اند ماجرای خواستگاری حضرت علی (ع) از دختر ابوجهل و در نتیجه ناراحتی و غضب حضرت زهراء (س) می باشد.

جدای از آن که ادله ی فراوانی در نقد و رد این خبر کذب تاریخی بر اساس کتب مخالفین وجود دارد، در این مطلب قصد داریم تا به ادعای مخالفین شیعه در مورد ورود این خبر در مصادر شیعه سخن بگوییم.

مخالفان شیعه مدعی آن هستند که این روایت در کتب شیعه نیز وارد شده و در نتیجه شیعیان بایستی آن را بپذیرند.

شرح شبهه

بر اساس روایات شیعه، حضرت علی (ع) از دختر ابوجهل خواستگاری کرده و موجبات ناراحتی و نارضایتی و غضب حضرت زهراء (س) را فراهم کرده اند.

پاسخ به شبهه

ابتدا روایت مورد استناد مخالفین شیعه را نقل می کنیم:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمَقْدَامِ وَزِيَادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَا أَتَى رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَهُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ هَلْ تُشِيعُ الْجَنَازَةَ بِنَارٍ وَيَمْشِي مَعَهَا بِمَجْمَرَةٍ أَوْ قَنْدِيلٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُضَاءُ بِهِ قَالَ فَتَغَيَّرَ لَوْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مِنْ ذَلِكَ وَاسْتَوَى جَالِسًا ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ جَاءَ شَقِيٌّ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ إِلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهَا أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَلِيًّا قَدْ خَطَبَ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ فَقَالَتْ حَقًّا مَا تَقُولُ فَقَالَ حَقًّا مَا أَقُولُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَدَخَلَهَا مِنَ الْغَيْرَةِ مَا لَا تَمْلِكُ نَفْسَهَا وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَتَبَ عَلَى النِّسَاءِ غَيْرَةً وَكَتَبَ عَلَى الرِّجَالِ جِهَادًا وَجَعَلَ لِلْمُحْتَسِبَةِ

الصَّابِرَةَ مِنْهُنَّ مِنَ الْأَجْرِ مَا جَعَلَ لِلْمُرَابِطِ الْمُهَاجِرِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ فَاشْتَدَّ غَمُّ فَاطِمَةَ مِنْ ذَلِكَ وَبَقِيَتْ مُتَفَكِّرَةً هِيَ حَتَّى أَمْسَتْ وَجَاءَ اللَّيْلُ حَمَلَتْ الْحَسَنَ عَلَى عَاتِقِهَا الْأَيْمَنِ وَالْحُسَيْنَ عَلَى عَاتِقِهَا الْأَيْسَرِ وَأَخَذَتْ بِيَدِ أُمِّ كُلْثُومِ الْيُسْرَى بِيَدِهَا الْيُمْنَى ثُمَّ تَحَوَّلَتْ إِلَى حُجْرَةِ أَبِيهَا فَجَاءَ عَلِيٌّ فَدَخَلَ حُجْرَتَهُ فَلَمَّ يَرِ فَاطِمَةَ فَاشْتَدَّ لَذِكُ غَمِّهِ وَعَظُمَ عَلَيْهِ وَلَمْ يَعْلَمْ الْقِصَّةَ مَا هِيَ فَاسْتَحَى أَنْ يَدْعُوَهَا مِنْ مَنْزِلِ أَبِيهَا فَخَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ يُصَلِّي فِيهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَمَعَ شَيْئًا مِنْ كَثِيبِ الْمَسْجِدِ وَاتَّكَأَ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ الْحُزْنِ أَفَاضَ عَلَيْهَا مِنَ الْمَاءِ ثُمَّ لَبَسَ ثَوْبَهُ وَدَخَلَ الْمَسْجِدَ فَلَمْ يَزَلْ يُصَلِّي بَيْنَ رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ وَكَلَّمَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ دَعَا اللَّهَ أَنْ يَذْهَبَ مَا بِفَاطِمَةَ مِنَ الْحُزْنِ وَالْغَمِّ وَذَلِكَ أَنَّهُ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا وَهِيَ تَتَقَلَّبُ وَتَتَنَفَّسُ الصُّعْدَاءَ فَلَمَّا رَأَاهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَنْهَيْهَا النَّوْمَ وَكَلَّمَهَا قَرَارًا قَالَتْ لَهَا قَوْمِي يَا بِنْتِ فِقَامَتِ فَحَمَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحَمَلْتُ فَاطِمَةَ الْحُسَيْنِ وَأَخَذَتْ بِيَدِ أُمِّ كُلْثُومِ فَانْتَهَى إِلَى عَلِيٍّ وَهُوَ نَائِمٌ فَوَضَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رِجْلَهُ عَلَى رِجْلِ عَلِيٍّ فَغَمَزَهُ وَقَالَ قُمْ يَا أَبَا تَرَابٍ فَكَمْ سَاكِنٍ أَزْعَجْتَهُ أَدْعُ لِي أَبَا بَكْرٍ مِنْ دَارِهِ وَعُمْرٌ مِنْ مَجْلِسِهِ وَطَلْحَةَ فَخَرَجَ عَلِيٌّ فَاسْتَخْرَجَهُمَا مِنْ مَنْزِلِهِمَا وَاجْتَمَعُوا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْهَا فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي كَانَ كَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي وَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي كَانَ كَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي قَالَ فَقَالَ عَلِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَمَا دَعَاكَ إِلَى مَا صَنَعْتَ فَقَالَ عَلِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا كَانَ مِنِّي مِمَّا بَلَغَهَا شَيْءٌ وَلَا حَدَّثْتُ بِهَا نَفْسِي فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَدَقْتَ وَصَدَقَتْ فَفَرِحَتْ فَاطِمَةُ بِذَلِكَ وَتَبَسَّمتُ حَتَّى رَأَيْتُ ثَغْرَهَا فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ إِنَّهُ لَعَجِبُ لِحِينِهِ مَا دَعَاهُ إِلَى مَا دَعَانَا هَذِهِ السَّاعَةَ قَالَ ثُمَّ أَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَشَبَّكَ بِأَصَابِعِهِ بِأَصَابِعِهِ فَحَمَلَتْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْحَسَنَ وَحَمَلَتْ فَاطِمَةَ أُمُّ كُلْثُومِ وَأَدْخَلَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْتَهُمْ وَوَضَعَ عَلَيْهِمُ قَطِيفَةً وَاسْتَوْدَعَهُمُ اللَّهُ ثُمَّ خَرَجَ وَصَلَّى بَقِيَّةَ اللَّيْلِ ...

الصدوق، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين (المتوفى ٣٨١هـ)، علل الشرائع، ج ١، صص ١٨٥-١٨٩،
ح ٢، الناشر: منشورات كتاب فروشى داوری - قم، الطبعة: الأولى، ١٣٨٥ هـ - ١٩٦٦ م.

حديث كرد ما را علي بن احمد، گفت: حديث كرد ما را ابو العباس احمد بن محمد بن يحيى از عمرو بن مقدم و زياد بن عبد الله، گفتند: مردی خدمت امام صادق عليه السلام آمد و به او گفت:

خدا رحمت کند، آیا می‌شود جنازه را در نور آتش تشییع کرد و یا با آتش و قندیل و یا چیز دیگری که روشنایی می‌دهد، همراه جنازه رفت؟ گفت: رنگ امام صادق علیه السلام از این سخن دگرگون شد و مرتب نشست، و سپس گفت: شقیی از اشقیایا به نزد فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و به او گفت: آیا می‌دانی که علی علیه السلام از دختر ابو جهل خواستگاری کرده است؟ فاطمه گفت:

حقیقت را می‌گویی؟ آن مرد سه بار گفت: آنچه می‌گویم حقیقت است. پس غیرت فاطمه تحریک شد به طوری که نتوانست مالک احساسات خود شود و این بدان جهت بود که خداوند برای زنان غیرت و برای مردان جهاد را نوشته است و برای زنانی که خویشان داری و صبر کنند پاداش کسی را که نگهبان مرزها و مهاجر در راه خدا باشد نوشته است.

گفت: اندوه فاطمه از این جریان بیشتر شد و او در اندیشه بود، تا اینکه شب شد و او شبانه حسن را در شانه راست و حسین را در شانه چپ خود قرار داد و دست چپ ام کلثوم را به دست خود گرفت و به خانه پدرش رفت، و پس علی علیه السلام آمد و وارد خانه شد و فاطمه علیها السلام را ندید و از این جهت به شدت اندوهگین شد و بر او گران آمد، در حالی که نمی‌دانست که قضیه از چه قرار است. او از اینکه فاطمه را از خانه پدرش صدا بزند، خجالت می‌کشید، پس به مسجد در آمد و به تعدادی که خدا می‌خواست نماز خواند و پس از آن مقداری از ریگ‌های مسجد را جمع کرد و بر آن تکیه داد.

چون پیامبر اندوه فاطمه را دید قدری آب به او داد، سپس لباسش را پوشید و وارد مسجد شد، او همچنان نماز می‌خواند و در حال رکوع و سجود بود و هر گاه که دو رکعت نماز می‌خواند، از خدا می‌خواست که اندوه فاطمه را برطرف کند، چون وقتی از پیش او بیرون آمد او بسیار ناراحت بود.

زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه را دید که خواب به چشمش نمی‌رود و آرام و قرار ندارد، به او گفت: دخترم برخیز و او برخاست و پیامبر حسن را برداشت و فاطمه حسین را برداشت و دست ام کلثوم را گرفت تا اینکه نزد علی علیه السلام رسیدند، پیامبر پای خود را روی پای علی گذاشت و او را بیدار کرده و گفت: برخیز ای ابو تراب که دل آرامی را بی‌قرار ساخته‌ای. ابو بکر را از

خانه‌اش و عمر را از مجلسش و نیز طلحه را صدا بزن، علی (ع) بیرون رفت و آنها را از منزل‌هایشان صدا زد و همگی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای علی! آیا نمی‌دانی که فاطمه پاره تن من است و من از او هستم؟ هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده و هر کس او را پس از مرگ من اذیت کند مانند این است که در حال حیات من اذیت کرده است و هر کس او را در حال حیات من اذیت کند مانند این است که او را پس از مرگ من اذیت کرده است.

می‌گوید: علی علیه السلام گفت: آری، ای پیامبر خدا. پیامبر گفت: پس چه چیزی باعث شد که آن کار را کردی؟ علی گفت: سوگند به کسی که تو را به حق به پیامبری برگزید آنچه به او رسیده، هرگز از من واقع نشده است و حتی فکر آن را هم به خود راه نداده‌ام. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی، راست گفتی. پس فاطمه علیها السلام خوشحال شد و تبسمی کرد، به طوری که دندان‌هایش دیده شد. پس یکی از آن دو نفر به رفیقش گفت: جای تعجب است، ما را در این وقت برای چه خواسته بود؟

سپس پیامبر دست علی را گرفت و انگشتانش را به انگشتان او چسبانید و پیامبر حسن را برداشت و علی حسین را و فاطمه ام کلثوم را و پیامبر آنها را به خانه خود آورد و قطیفه‌ای انداخت و آنها را به خدا سپرد و بیرون آمد و بقیه شب را به نماز ایستاد ... (ترجمه ی استاد ذهنی تهرانی)

اولاً: این روایت از جهت سندی محل اشکال است. به عنوان نمونه «احمد بن محمد بن یحیی» مجهول است.

ثانیاً: اگر به متن روایت دقت کنیم در می‌یابیم که این روایت نه تنها موید خواستگاری حضرت علی (ع) از دختر ابوجهل نمی‌باشد بلکه قویاً این ادعا را رد می‌کند و اشاره می‌کند که این تنها تهمتیه از سوی يك انسان شقی بوده است:

شقیی از اشقیاء به نزد فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و به او گفت: آیا می‌دانی که علی علیه السلام از دختر ابوجهل خواستگاری کرده است؟ ... علی گفت: سوگند به کسی که تو

را به حقّ به پیامبری برگزید آنچه به او رسیده، هرگز از من واقع نشده است و حتی فکر آن را هم به خود راه نداده‌ام. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفתי، راست گفתי. پس فاطمه علیها السلام خوشحال شد و تبسمی کرد، به طوری که دندان‌هایش دیده شد ...

ثالثاً: در بخش نخست این روایت طولانی (همان بخشی که به ماجرای تهمت خواستگاری حضرت علی (ع) از دختر ابوجهل می پردازد) موارد قابل توجهی وجود دارد که در مخالفت تمام و کمال نه فقط با معتقدات شیعی که با اوصاف يك مؤمن عادی می باشد. مثلاً:

- حضرت زهراء (س) به جای اعتماد کامل به امیرالمؤمنین (ع)، ادعای دروغ و تهمت يك فرد شقی را باور کرده و بدون حتی اندکی تحقیق بر اساس آن عمل کرده اند و از حضرت علی (ع) اندوهگین شده اند! حال آن که بسیاری از زنانی که حتی مسلمان و مومن هم نیستند به دلیل محبت و علاقه ای که به همسرشان دارند در برابر چنین شایعاتی حداقل به تحقیق می پردازند و در قدم اول آن را قبول نمی کنند! چگونه ممکن است سرور زنان اهل بهشت اینگونه نسنجیده عمل کنند!؟

- پیامبر (ص) نیز بدون هیچ تحقیق و بررسی این شایعه و تهمت را باور کرده و بر اساس آن قضاوت کرده اند و امیرالمؤمنین (ع) را مورد بازخواست قرار داده اند! حال آن که مومنان در چنین مواقعی قبل از قضاوت در مورد هر مساله ای به تحقیق و بررسی دقیق پرداخته و سپس حکم می کنند. حال چگونه ممکن است چنین رفتاری به رسول الله (ص) نسبت داده شود که عجولانه و بدون تحقیق قضاوت کرده و حکم صادر کنند!؟

- پیامبر (ص) به منظور حل يك مشکل خانوادگی و خصوصی، ابوبکر و عمر و طلحه را خبر می کنند و در مقابل آنان بر اساس يك تهمت، امیرالمؤمنین را بازخواست می کنند! بدیهی است که چنین رفتاری حتی از مسلمانان عادی هم سر نمی زند و هیچ تطابقی با سیره و اخلاق نبی مکرم اسلام (ص) ندارد.

همه ی این ها در حالی است که نمی توانیم صدور چنین اعمال و رفتاری را از مومنان حقیقی قبول کنیم و از این روست که بایستی این عبارات و این بخش از روایت مردود شماره شده شود.

رابعاً: آیت الله محمد جواد ذهنی تهرانی در مورد این روایت می نویسند:

قسمت اول این حدیث با این مضمون از احادیث اهل سنت است و آنها این جریان را در بسیاری از کتاب‌های حدیثی خود حتی در بعضی از صحاح آورده‌اند، ولی در کتب حدیثی شیعه با جستجوی فراوانی که کردیم در جای دیگری جز این کتاب آن را نیافتیم و حتی خود شیخ صدوق علیه الرحمه این حدیث را در کتاب‌های حدیثی دیگرش نقل نکرده است. البته این حدیث به نقل از همین کتاب (علل الشرائع) در بحار ج ۴۳ ص ۲۰۱ نیز آمده است.

با توجه به شرح حال راویانی که شیخ صدوق این حدیث را از آنان نقل کرده، این حدیث ضعیف می‌باشد، چون احمد بن محمد بن یحیی که این حدیث را نقل کرده، مجهول است (معجم رجال الحدیث آیه الله خوئی ج ۳ ص ۱۲۲) و از آن گذشته در طریق شیخ صدوق به عمرو بن مقدم، شخصی به نام حکم بن مسکین قرار دارد که البته نام او در اینجا نیامده و او نیز توثیق نشده است. و طریق صدوق به عمرو بن مقدم ضعیف است (معجم رجال الحدیث ج ۱۴ ص ۸۲) و نام زیاد بن عبد الله که یکی از راویان حدیث است در هیچ کتاب رجالی عنوان نشده است. حدیثی که سندش چنین باشد، از درجه اعتبار ساقط است. و اما از نظر مضمون نیز این حدیث اعتباری ندارد و آن از شأن پیامبر و علی و فاطمه به دور است و مرحوم سید مرتضی آن را خبری باطل و مجعول دانسته و گفته است: کسانی که آن را جعل کرده‌اند دشمنان علی (ع) و اهل بیت بوده‌اند، سپس به تفصیل به رد مضمون آن پرداخته است (تنزیه الأنبياء ص ۲۱۸) و نیز سید بحر العلوم طی اشعاری، این جریان را باطل دانسته و جاعلان آن را متهم کرده است (مقدمه الفوائد الرجالیه ج ۱ ص ۸۸)

ذهنی تهرانی، محمد جواد (متوفای ۱۳۸۱ خورشیدی)، ترجمه ی علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۰۵، ناشر: انتشارات مومنین، چاپ: اول، ۱۳۸۰ خورشیدی.

نتیجه

- الف) روایت مورد استناد مخالفان از جهت سندی و متنی فاقد ملاک‌ها و اعتبار لازم است.
- ب) متن روایت هیچ دلالتی بر مطلوب مخالفان نداشته و اتفاقاً مخالف آن را ثابت می‌کند.

تهیه شده در واحد ادیان، فرق و قومیت های جنبش مصاف (افق)

https://t.me/masaf_ofogh